

تأملی بر «سخن» در شاهنامه‌ی فردوسی توج عقدايي^۱



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱۵

چکیده

موضوع مقاله‌ی حاضر بررسی «سخن» در شاهنامه‌ی فردوسی است. به کارگیری واژه‌ی سخن در مفاهیم مختلف و با بسامدی بالا، یادآور اهمیت «گفتن» به مثابه یکی از اضلاع مثلث «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» در شاهنامه است. زیرا فردوسی کاخ بلند نظم خویش را بر شالوده‌ی این مثلث بنیاد نهاد تا تصویری روشن از زندگی شایسته و بایسته‌ی آدمی، در سایه این سه مقوله‌ی بنیادین زندگی، تصویر نماید. فردوسی بیش از دو هزار بار از واژه‌ی سخن به صورت‌های بسیط، مشتق و مرکب، در معانی حقیقی و مجازی و همراه با ملایمات و ملازمات آن، در جای جای شاهنامه، استفاده کرده است. نگارنده کوشیده است، پس از بررسی تمامی موارد استعمال آن، نگاه فردوسی را به این «دال» که فصل ممیز انسان از حیوان است، با تحلیل و توصیف مدلول‌هایش، نشان دهد تا تبیین جایگاه آن، در اندیشه‌ی پر دامنه‌ی و جهان بینی حکیم توس، امکان‌پذیر گردد.

اگر چه پژوهش‌هایی مشابه می‌تواند نقش و جایگاه هر واژه را در ساختار اثر سترگ این حکیم فرزانه نشان دهد، بی‌گمان واژه‌ی سخن برای بررسی‌هایی از این دست اهمیت بیش‌تری دارد. زیرا سخن نه تنها یگانه ابزار بیان اوست؛ بلکه با تمام شئون و مراتب آگاهی و خرد و دانش و بینش او پیوندی ناگسستنی دارد. گذشته از این بررسی «سخن» در کلام فردوسی نحوه‌ی کاربرد این واژه‌ی کلیدی را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب اولاً افق فکری فردوسی را به نمایش می‌گذارد و ثانیاً نشان می‌دهد که چه‌گونه شخصیت‌های شاهنامه، با سخن گفتن، پرده از رازهای درون خویش برمی‌گیرند و در نزد مخاطب محبوب یا مطرود می‌شوند.

واژگان کلیدی: سخن، خرد، دانش، شاهنامه.

(احمدی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۹۴-۱۹۳) به این اعتبار می‌توان گفت سخن «نظامی از معانی متوالی است.» (همان، ج ۲: ۶۱۴)

بنابراین زبان بالقوه؛ یعنی استعداد گویایی، با سخن و آوا که شکل بالفعل آن است، چونان دو روی یک برگ، و از هم جدایی ناپذیرند. از سوی دیگر، سخن؛ یعنی روساخت و شکل تجسم یافته‌ی تفکر نیز هست، و از آن جدایی ناپذیر است. زیرا «همان‌طور که با استفاده از قیچی غیرممکن است بتوان یک روی کاغذ را برید، بدون آن که روی دیگر آن نیز بریده شود، در مورد زبان نیز تفکیک آوا از تفکر یا تفکر از آوا غیرممکن است.» (هریس، ۱۳۸۱: ۵۶) از این گذشته چون سخن گفتن ابزار بیان تمام اشکال، مقوله‌های زندگی و فرهنگ بشری است، و عامل تعیین‌کننده‌ی در تکامل و اشرفیت او به شمار می‌آید. به دلیل ایفای این نقش زبان در روند تکاملی انسان است که از دیرباز سخن گفتن یا نطق، فصل ممیز انسان از حیوان و دلیل فضیلت او بر تمام موجودات دانسته شده است:

سخن پدید کند کز من و تو مردم کیست که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۷۰)

نطق، به دلیل آن که «نوع» انسان را از «جنس» او که حیوان است، بیرون می‌آورد و فصل ممیز انسان از حیوان می‌گردد، بی‌گمان جزو ذاتی اوست و از ممیزهای دیگر او نظیر «ابزارسازی»، «مفهوم‌سازی» و نظایر این‌ها که برخی دانشمندان از آن‌ها برای معرفی انسان استفاده می‌کنند، اصلی‌تر خواهد بود. زیرا وجوه تمایز انسان از حیوان و البته تمام ویژگی‌های دیگر او، متأثر از جان سخن‌گوی اوست. زیرا تا نطق نباشد مفهوم‌سازی معنا پیدا نمی‌کند و نیز هیچ ابزاری هم که شکل مجسم اندیشیدن است، ساخته نمی‌شود. برای این که نطق، هم ابزار اندیشیدن و هم ابزار انتقال آن است.

جز از خواست یزدان نباشد سخن چنین بود تا بود چرخ کهن
(۱۸۳۸/۱۲۵۹)

به همین دلیل هر سخنی که محتوای آن توحید نباشد، ارزش نخواهد داشت:
سخن هر چه بایست توحید نیست به ناگفتن و گفتن او یکیست
(۷/۴۲۹)

در تنگنای سخن هم جز پناه بردن به او و یافتن کلید رهایی در نزد او، راهی باقی
نمی‌ماند:

به جایی که تنگ، اندر آید سخن پناهت به جز پاک یزدان مکن
(۳۲۸/۱۳۸)

سخن چون زتنگی به سختی رسید فراخیش را زود بینی کلید
(۷۳۳/۷۶)

گفته شد که سخن صدای زبان است و صدا، خطی و یک بعدی است. «این خصوصیت زبان در حقیقت از خصوصیت صوتی آن ناشی می‌شود؛ یعنی رشته‌ی مسلسل کلام جبراً در زمان جاری است و زمان چنان که می‌دانیم، دارای یک بُعد است.» (نجفی، ۱۳۸۲: ۲۴) پس زبان در زمان جاری است و زمان توقف ندارد.

از دیرباز بدان دلیل که نگه‌داشت این امواج ممکن نبوده و انتقال فکر به آیندگان از این طریق منتفی تلقی می‌شده، با ابداع خط و نوشتن، ثبت اندیشه‌ها برای انتقال به آیندگان را میسر ساخته‌اند. به سخن دیگر نوشتن مهارتی است که پس از سخن گفتن شکل می‌گیرد و از لوازم و ضرورت‌های زندگی اجتماعی است. اگر چه نوشتن نسبت به گفتن فرع به شمار می‌آید، برخی نوشتن را به دلیل مقید و ماندگار کردن محتوای کلام، از گفتن مهم‌تر دانسته‌اند: «نوشتن زگفتن مهم‌تر شناس» (مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۸۷۳) اگر چه او در این قطعه بر راستی سخن با قلم تاکید دارد، به نوشته، به عنوان سند هم اشاره کرده،

۲- سخن گفتن خوب و خوب سخن گفتن

سخن در همان حال که آواست، معنایی هم دارد. به تعبیر دیگر سخن، رو ساخت معنا و اندیشه و شکل محسوس و ملموس آن است. بنابراین نه تنها باید «سخن خوب گفتن»؛ بلکه «خوب سخن گفتن» را هم که در انتقال معنا مؤثر است، به خوبی آموخت و به کار گرفت. فردوسی در جای جای شاهنامه به «گشاده زبانی» و «سخن گفتن خوب» تأکید می‌ورزد: «سخن گفتن خوب و طبع روان» (۱۳۹/۵/۱) و «سخن گفتن خوب و آوای نرم» (۱۶۴/۵/۱).

به باور او یکی از دلایل اهمیت «سخن خوب»، این امر بدیهی است که در هر جا که گفته شود سودمند و نیکوست: «سخن گفتن نیک هر جا نکوست.» (۵۱۱/۶۳۵) فردوسی به چگونگی سخن گفتن توجه دارد و معتقد است که «انسجام» سخن، «کم و کوتاه» گفتن، «بر جایگاه»، «به اندازه» و «سنجیده» سخن گفتن و رعایت اعتدال در آن، از عوامل تأثیر سخن بر مخاطب است.

او به اصل اعتدال سخت بدن پای‌بند است و میانه‌روی را در تمام شئون زندگی لازم می‌داند. این اصل در سخن گفتن که از کنش‌های پر کاربرد و هر روزه‌ی زندگی است، بیش از جاهای دیگر ضرورت دارد.

کم‌گویی، در برابر زیاده‌گویی، همواره پسندیده است. زیرا «هر کس بسیار گوید از غلطی و کذبی و فحشی خالی نباشد.» (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۰) و نیز گفته‌اند: «الکلامُ کالدواءِ انْ اقلَّتْ منه نفعکَ و انْ اکثرتْ منه قتلکَ» (همان: ۳۰):

شمارا سخن کم‌تر و داد بیش فزون داری از نامداران پیش
(۳۹۶۷/۱۱۴۴)

سخن باید در جای خود و به هنگام گفته شود:

و می‌توان بر آن بود که شاهنامه چیزی جز خرد؛ یعنی اندیشه‌ی نیک و صورت بیرونی آن؛ یعنی گفتار نیک و تحقق عینی این دو؛ یعنی کردار نیک نیست.

فردوسی در مدخل شاهنامه میان سخن و خرد پیوندی برقرار می‌کند تا چستی سخن و نقش آن را در ترسیم اندیشه که زاده‌ی خرد است، بنمایاند:

خرد گر سخن برگزیند همی همان را گزیند که بیند همی
(۸/۱)

اما آن جا که سخن گزارشگر دریافت‌های حسی آدمی است، به تدریج خرد را بارور و پرورده می‌کند. حتی خرد وقتی بخواهد از چیزی سخن بگوید که حسی و به ویژه دیداری نیست، آن را در چیزی عینی تجسم می‌بخشد، مثلاً عشق را که به حس در نمی‌آید در عاشق که عینی است، مجسم می‌کند. بنابراین سخن مولود حواس است و چون خداوند به حس در نمی‌آید، نمی‌توان با سخن او را توصیف کرد. اما گویی سخن تنها در هم‌نشینی با خرد و حتی برابری با آن است که معنای واقعی خود را پیدا می‌کند و گوینده را به رامش و آرامش می‌رساند:

سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد
(۲/۲۰۱)

فردوسی هنر سخن‌گویی را جزو اوصاف ضروری هر انسانی می‌داند به همین دلیل در شاهنامه که سخن از پهلوانی‌ها در میان است، می‌بینیم که پهلوان در کنار اوصاف دیگرش باید سخن‌گوی هم باشد: دلیر و سخن‌گوی و گرد و سوار (۹۲۰/۲۲۶). در سخن گفتن از هر چیز، باید خرد را معیار قرار داد. (۷۳۷/۶۴۱)

زیرا سخنانی که از سرچشمه‌ی خرد جاری می‌شوند، بهترین راهنمای زندگی خواهند بود: چنان دان که یزدان گوی من است خرد زین سخن رهنمای من است
(۴۷۱/۷۲۵)

سخن متناسب با مقتضای حال مخاطب، توجه داشته باشیم.

۴- سخن و دانش

«چو گویی همان گوی کاموختی» (۱۴۵۳/۱۰۷۵).

دانش یکی از سرچشمه‌های جوشان سخن و سخن‌گویی است. زیرا بهای هر گفته به معنایی است که در ورای خود نهان کرده است و این معنا هر قدر دانشی‌تر باشد، ارج سخن بیش‌تر خواهد بود. از سوی دیگر می‌توان بر آن بود که اساساً وقتی دل پر از دانش است، زبان نمی‌تواند خاموش باشد. اما به هر حال شنیدن سخن دانشی مرد، ارزش بیش‌تری دارد:

اگر دانشی مرد راند سخن تو بشنو که دانش نگردد کهن
(۹/۹۲۲)

فردوسی معتقد است که سخن‌گوی باید از سر دانش سخن بگوید و پشتوانه‌ی سخنش دلی پر دانش باشد:

گزین کرد زان فیلسوفان روم سخن‌گوی با دانش و پاک بوم
(۶۹۴/۱۰۵۴)

۵- سخن و اندیشه

انسان تنها موجود اندیشه‌ورز هستی است. اندیشه به معنی تفکر و تأمل، در اثر برخورد انسان با هستی از طریق حواس، آغاز می‌گردد. اما برای آن که نمود عینی بیابد و به دیگران انتقال یابد، باید گفته شود. بنابراین میان سخن و اندیشه پیوندی بنیادین وجود دارد و سخنی که از اندیشه بر نیاید بر صحیفه‌ی روزگار نقش نخواهد بست. زیرا کز اندیشه با زیب گردد سخن (۱۷۹۳/۹۹۳) پس بر اندیشه باید که رانی سخن
(۲۸۸۸/۱۱۱۴).

۶- پیوند سخن با «دهقان»

در شاهنامه سخن با دهقانان که «تاریخ پادشاهان عجم می دانستند»؛ یعنی مورخ بودند، (دهخدا، «دهقان») و در بسیاری از موارد، روایت داستان‌های شاهنامه به آنان نسبت داده می‌شود، مرتبط است. از کلام فردوسی برمی‌آید که دهقانان از شمار خردمندانی بوده‌اند که راه به زیستن و رستگاری و بزرگی را به مردم می‌آموخته‌اند:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست که نام بزرگی به گیتی که جست

(۱/۷)

۷- پیوند سخن با موبد

رهبران تمام آیین‌های دینی از رهگذر سخن گفتن با مردم ارتباط برقرار می‌کرده‌اند. موبد که در اصل مغوپد یا مغوپت بوده، روحانی آیین زردشت و پیوند دهنده‌ی ایزد و آفریده‌های اوست و این پیامگزاری جز از رهگذر «سخن» تحقق نمی‌یابد. گذشته از این موبدان مورخ و ستاره‌شناس و حافظ روایت‌های کهن و خوابگزار نیز بوده و در تمام این موارد به سخن نیاز داشته‌اند:

سپهد به هر جا که بد موبدی سخن‌دان و بیدار دل بخردی
زکشور به نزدیک خویش آورد بگفت آن جگر خسته خوابی که دید

(۸۰-۸۱/۱۹)

۸- ملازمه‌ی دبیر و سخن

سخن از ویژگی‌های تمام آدمیان و از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است. اما کسانی چون دبیران با سخن پیوندی عمیق‌تر و ملازمه‌ی بیشتری دارند و گزینش نیک و بد سخن و آرایش و چه‌گونگی به کارگیری آن، از وظایف ایشان است در شاهنامه، دبیری از پیشه‌های ارجمند دانسته و پیوند آنان با سخن گزارش شده است. اما از آن جا که دبیران مقصود شاهان را از طریق نوشتن، به دیگران انتقال می‌دهند، باید در کنار

۱۱- سخن بهین یادگار آدمی

در نظر فردوسی هیچ چیز برای به یادگار ماندن از آدمی و ثبت شدن نام او در صحیفه روزگار، بهتر از سخن ارجمند نیست و فردوسی این سخن را بارها تکرار می‌کند که

زمن یادگاری بود این سخن که هرگز نگردد بدفتر کهن
(۲۹۸/۷۸۱)

همچنان که «منوچهر» رفت و سخنان او به یادگار ماند: برفت و بماند این سخن یادگار (۴۴۶۷/۱۱۵۷).

شد آن نامور پر هنر شهریار به گیتی سخن ماندزو یادگار
(۱۶۵۴/۱۰۱)

۱۲- سخن‌هایی که باید شنید

سخن بشنو و بهترین یادگیر نگر تا کدام آیدت دل‌پذیر
(۶۱۰/۸۹۱)

سخن‌ها بر زندگی آدمی تأثیر شگرفی دارند. بنابراین باید سخنانی را شنید که تأثیرشان بر زندگی، مثبت باشد. بی‌گمان این سخنان از دهان خردمندان بیرون می‌آید و چون معقول، مفید و هم‌سوی با زندگی است، به کار بستن آن‌ها سبب اعتلای ذهن و ضمیر برای زندگی بهتر خواهد بود. به باور فردوسی فقط سخن راست، سخن انسان خردمند، سخن برادر یا دوستان در حکم برادر، سخنان پیر دانا، مرد جهان دیده، دانندگان و سرانجام سخن باورپذیر شنیدنی است:

سخن هر چه گفتی همه راست بود جز از راستی را نباید شنود
(۳۸۴/۵۴۷)

همه گوش دارید پند مرا سخن گفتن سودمند مرا
(۴۸۴/۸۷۷)

بگو آن سخن‌ها که سود اندروست سخن گفت مغز است و ناگفته پوست
(۲۴۸۳/۱۲۷۷۱)

۱۶- سخن مقابل عمل

گفتار و کردار به مثابه‌ی دو روی یک برگ، از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است. اما سخن در معنای حرفی که عملی در پی ندارد، با عمل در تقابل قرار می‌گیرد. زیرا گاه ضرورت دارد که با سخن گفتن کارها را پیش ببریم و گاه، به ویژه در هنگام عمل، باید از سخن گفتن دست شست و عمل را که در شاهنامه غالباً در برگیرنده‌ی نبرد حماسی است، بر آن مقدم شمرد:

بدو گفت بیژن که تا کی سخن کجا خواهی آهنگ آورد کن
(۷۵۱/۴۸۹)

سخن گفتن اکنون نیاید به کار گه جنگ و آویزش و کارزار
(۷۰۸/۶۴۰)

تو اکنون بدین خرمی بازگرد که جای سخن نیست روز نبرد
(۲۱۸/۱۳۴۹)

۱۷- تعامل در سخن گفتن: سخن هر چه گویی همان بشنوی

سخن گفتن مهم‌ترین ابزار ارتباطی بشر است. بنابراین آدمیان با سخن گفتن محتوای ذهن خویش را به دیگران انتقال می‌دهد و بدین ترتیب تعاطی افکار اتفاق می‌افتد. پس باید سخن دیگران را شنید تا امکان داوری فراهم آید:

همان کاو سخن سر به سر نشنود نداند، به گفتار هم نگرود
(۱۴۳۲/۱۰۷۵)

برای پاسخ مناسب، درست شنیدن لازم است. خواجه نصیر در آداب سخن گفتن آورده است که «باید که بسیار نگویید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و هر که حکایتی یا روایتی کنند که او بر آن واقف باشد، وقوف خود بر آن اظهار نکند تا آن کس آن سخن به اتمام رساند.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۲۳۰) بنابراین آن چنان که فردوسی می‌گوید باید در هنگام سخن گفتن دیگری، تأمل داشته باشیم تا نوبت به پاسخ گفتن ما برسد:

سخن گوی چون بر گشاید سخن بمان تا بگوید تو تندی مکن
(۱۲۷۵/۱۰۷۰)

در گفت و شنید چه بسا سخنانی بیان شود که موجب آزرده‌گی خاطر مخاطب گردد. فردوسی ما را از بیان چنین سخنانی بر حذر می‌دارد:

بدان کز زبان است گوشش به رنج چو رنجش نجویی سخن را بسنج
(۱۲۹۹/۱۰۷۱)

اندازه نگه داشتن در پاسخ‌گویی و گرم‌گفتاری و تازه‌گویی، از لوازم گفت و شنید است:

تو پاسخ مر او را به اندازه گوی سخن‌های چرب‌آور و تازه‌گوی
(۴۰۶۶/۱۱۴۶)

۱۸- خاموشی

خاموشی، سکوت و تحمل و شکیبایی و خودداری از سخن گفتن است. ادب ایجاب می‌کند، همان‌طور که سخن می‌گوییم، شنوای سخن دیگران هم باشیم و بدانیم که در این خاموشی لذت و سودی هم نهفته است. زیرا گفته‌اند: «حظ مرد در گوش اوست و حظی که در زبان اوست از آن غیر اوست.» (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۱) خواجه نصیر هم می‌افزاید: «باید که شنیدن او از گفتن بیش تر بود.» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۴: ۲۳۱)

۲۲- سخن گفتن به زبان‌های دیگر

سخن نه تنها ابزار ارتباطی آدمیان، در یک جامعه؛ بلکه وسیله‌ی ارتباط ملت‌هاست. بنابراین طبیعی است که در شاهنامه هم سخن گفتن گاه به زبان‌های دیگر وجود داشته باشد. فردوسی از سخن گفتن به زبان‌های ترکی، پهلوی یا پهلوانی و رومی، اشاره کرده و بدین ترتیب رابطه‌ی ایران را با همسایگان خود در اعصار پهلوانی و تاریخی نشان داده است: «به آواز ترکی سخن راندی» (۱۸۶/۶۷۹).

سکندر دل خسروانی گرفت سخن گفتن پهلوانی گرفت
(۱۱۸/۷۸۶)

به آواز رومی سخن راندند

(۱۳۷۷/۸۳۷)

۲۳- سخن‌ها به کردار بازی بود

سخن با سامان اجتماعی در پیوند است. پس در آن هنگام که بر اثر یورش بیگانگان نابه‌سامانی و آشفتگی، فراگیر می‌شود، همه چیز و از آن جمله سخن که ابزار ارتباطی است، به بازیچه‌ی بدل می‌شود. حمله‌ی اعراب به ایران و ترفند آنان در قرار دادن ترک در برابر تازی و فریب هر دو برای منافع و مطامع خویش، به همه چیز و از آن جمله به زبان آسیبی جدی وارد می‌آورد و با چیرگی آنان بر ایران:

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها بکردار بازی بود
(۱۰۶/۱۳۴۵)

زیبایی‌شناسی سخن

گاه واژه‌ی سخن در شاهنامه، با لوازم، ملایمات و قراینی به کار می‌رود که آن را از «حقیقت» دور و به «معجاز» نزدیک می‌کند و بدین ترتیب، برای تأثیرگذاری بیش‌تر، کاربردی زیباشناختی می‌یابد. بنابراین سخن هم در کنار منابع دیگر تصویرهای شاهنامه،

قابل بررسی خواهد بود. و بدین ترتیب سبب گسترده‌گی کاربرد سخن می‌گردد. کار برد زیباشناختی سخن خود مقوله‌ی مفصل است و اشاره به تمام آن‌ها مجال‌ی دراز می‌خواهد.

با توجه به بلاغت فردوسی و باور او به این که آرایش زیاد کلام سبب تباهی معنا می‌شود، به اجمال می‌توان گفت او «می‌کوشد که تصویر را وسیله‌ی قرار دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی، آن گونه که در متن واقعه جریان دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴۴۰) به هر حال «سخن» هم یکی از منابع تصویرآفرینی فردوسی است که به گونه‌ی طبیعی و چه بسا ناخودآگاه، بر زبان او جاری شده است. بیش‌ترین کاربرد مجازی واژه‌ی سخن در ساختار کنایه عرضه شده و از آن پس فردوسی از تشبیه و استعاره و گه‌گاه از آرایش‌های کلامی دیگر هم استفاده کرده است.

کنایه

کنایه که مبتنی بر ترک تصریح است، از عنصرهای بنیادین بیان ادبی است. زیرا به یاری آن، چیزی از رهگذر چیزی دیگر که تأثیرگذاری چشم‌گیری دارد، بیان می‌شود. در کنایه «لازم» چیزی بیان و «ملزوم» آن، اراده می‌شود. به همین دلیل است که گفته می‌شود کنایه «ذکر لازم و اراده‌ی ملزوم است یا عکس.» (تقوی، ۱۳۶۲: ۱۹۹)

فردوسی با به کارگیری این شیوه، زبان غیر ادبی یا معنی حقیقی را، در برابر زبان ادبی و مجازی که مؤثرتر است، قرار دهد و بدین سان «سخن» را با کنایه بلیغ‌تر از تصریح می‌کند.

در شاهنامه، ترکیب‌های کنایی بسیاری وجود دارد. یکی از عنصرهای سازنده برخی از این تعبیر، واژه‌ی سخن است. اگر چه کنایه می‌تواند به منظورهای مختلفی نظیر بلاغت‌افزایی، ترس و اکراه از بیان مستقیم، مراعات ادب و احترام، جلب توجه

چو دیداریابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن
(۳۴/۲)

سخن لنگر و بادبانش خرد به دریا خردمند چون بگذرد
(۱۵۴۰/۱۰۷۸)

گیا چون سخن دان و دانش چو کوه که همواره باشد مر او را شکوه
(۳۳۹۸/۱۱۲۸)

سخن‌ها هم چون گلستان نو است ترا هوش بر دست کیخسرو است
(۲۲۵۷/۵۹۸)

چو تاج سخن نام محمود گشت ستایش به آفاق موجود گشت
(۳۸۱۹/۱۱۴۰)

سخن هر چه بر گفتنش روی نیست درختی بود کش بر و بوی نیست
(۳۷۹/۷۲۳)

استعاره

اگر چه اساس بلاغت شاهنامه بر اغراق است و فردوسی حتی از تشبیه که یکی از ابزارهای اغراق است، بیش از استعاره استفاده کرده است. به همین دلیل گفته‌اند و «مجموعه‌ی استعاره‌های او در زمینه‌ی غیر حماسی شاهنامه است». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۴۴۶) در موضوع مورد بحث ما، فردوسی با استفاده از صفت‌های ناسازی که برای سخن آورده، استعاره‌های زیبایی با قرینه‌ی صفت ساخته است. در این جا بعضی از آن‌ها را می‌بینیم:

به گودرز گفت این سخن تیره گشت سر بخت ایرانیان خیره گشت
(۷۲۳/۳۶۹)

چو فرزند را گیو گم بوده دید سخن را بر آن گونه آلوده دید
(۵۱۱/۴۴۷)

بود بیست شش بار بیور هزار سخن‌های شایسته و غمگسار
(۳۳۷۰/۱۳۰۲)

کنون زین سپس هفت خوان آورم سخن‌های نغز و جوان آورم
(۱/۶۸۸)

حسامیزی

«منظور از حسامیزی، بیان و تعبیری است که حاصل آن از آمیخته شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آن‌ها خبر می‌دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۱) فردوسی برای سخن که شنیداری است گاهی صفت‌هایی می‌آورد که برای درک مجموعه‌ی موصوف و صفت به دو حس نیاز داریم:

من اکنون هیونی فرستم به بلخ یکی نامه‌یی با سخن‌های تلخ
(۹۷۰/۲۲۸)

تشخیص

یکی از مصادیق «تشخیص» در پیوند با واژه‌ی سخن نسبت دادن سخن‌گویی به غیر انسان است. فردوسی در ابیات زیر سیمرغ، بلبل، درخت و ابریشم‌ساز را، در ذهن خویش به انسان مانند کرده و سخن گفتن را که ویژگی انسان است، به آن‌ها نسبت داده است:

سر جررنگ‌جویان سپه بر گرفت سخن‌های سیمرغ در سر گرفت
(۲۵۳/۶۹۵)

نگه کن سحرگاه تا بشنوی زبلبل سخن گفتن پهلوی
(۱۴/۷۱۲)

چو رود بریشم سخن‌گوی گشت همه خانه‌ی وی سمن بوی گشت
(۸۲۹/۹۶۶)

نگه کرد رستم سر و پای اوی نشست و سخن گفتن و رای اوی

(۵۳/۳۰۵)

فرستاده‌یی باهش و رای پیر سخن‌گوی و گرد و سوار و دبیر

(۱۳۵۳/۵۰۵)

سه تن را گزین کرد زان انجمن سخن‌گو و روشن‌دل و تیغ‌زن

(۱۱۰/۵۴۰)

این مقال را با بیان یکی از ویژگی‌های متناقض سخن، به پایان می‌بریم. پیش از آن که مولانا از «آتش و خرمن» بودن زبان سخن بگوید «مولوی، ۱۳۸۶: ۱/۱۷۰۰)،

فردوسی از نقش متقابل آبادگری و ویران‌سازی آن سخن گفته بود. در داستان بهرام گور، بدسخن گفتن مردم با اوآبادی آنان را به ویرانه‌یی بدل کرد و باز در همان آبادی، با تأمل سخن گفتن نماینده‌ی آنان بر نیک گفتاری، اسباب آبادانی آن را فراهم ساخت:

بدو گفت موبد که از یک سخن به پای آمد این شارسان کهن

همان از یک اندیشه آباد شد دل شاه ایران ازین شاد شد

(۴۲۱/۲/۹۵۵)

نتیجه گیری

با توجه به آن چه آمد، می‌توان دریافت که

۱- سخن در شاهنامه بسامد بالایی دارد و چنان چه بخواهیم از منظر کمی به کارکردهای آن توجه کنیم، به پژوهشی دراز دامن نیاز داریم. این گستردگی وقتی بیش‌تر می‌شود که «سخن» را در یک نگاه ساختار گرایانه، با عناصر دیگر حماسه بسنجیم.

۲- فردوسی برای «سخن» ارزش بسیاری قایل است و به همین دلیل این واژه در بررسی ساختار و محتوای شاهنامه، به ویژه در پیوند با ژرف ساخت پندار، گفتار و

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. احمدی، بابک (۱۳۶۲)، ساختار و تأویل متن، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
۳. پورداد، ابراهیم (۲۵۳۶)، یادداشت‌های گائاه‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران انتشارات دانشگاه تهران.
۴. تقوی، سید نصرالله، (۱۳۶۲)، هنجار گفتار، چاپ دوم، اصفهان، فرهنگسرای اصفهان.
۵. خواجه نصیرالدین طوسی، (۱۳۶۴)، اخلاق ناصری، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
۶. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۱)، دفتر عقل و آیت عشق، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
۸. راوندی، محمدبن سلیمان، (۱۳۶۴)، راحه‌ی الصدور و آیه‌ی السرور، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۹. رجایی، محمد خلیل، (۱۳۵۹)، معالم البلاغه، چاپ سوم، شیراز، سازمان چاپ دانشگاه شیراز.
۱۰. ساغر وانیان، سیدجلیل، (۱۳۶۹)، فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، چاپ اول، مشهد، نشر نما.
۱۱. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ سوم، تهران، انتشارات کوش.
۱۲. سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۹)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین

